

ذکر در طریقه کبرویه

دکتر سید نادر محمدزاده^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

چکیده مقاله:

ذکر (تکرار اسم یا اسامی خدا) مصقله زنگارهای وجودی قلب است. آن اساس سلوک معنوی صوفیه و یادآور میثاق ازلی و ابدی میان خدا و انسان است. صوفیه بر این باورند که برای عمل به این میثاق و رسیدن به مذکور باید اسامی خدا را گفت؛ چون خداوند در اسامی خود حضور دارد. در طریقه کبرویه بر ذکر لا اله الا الله تأکید است که ذاکر با نفی ما سوی الله، هستی مطلق را اثبات می‌کند. این ذکر و اذکار دیگر به نور تبدیل می‌شوند و قلب را به طبیعت نورانی خور برمی‌گردانند. ذکر به دو گونه زبانی و قلبی تقسیم می‌شود و در طریقت کبرویه برتری با ذکر خفی و قلبی است و آن نیز متناسب با مراتب قلب، مراتب گوناگونی دارد که در مراتب بالای آن، ذکر، ذاکر و مذکور با هم یکی می‌شوند و در این هنگام مذکور در ذاکر ذکر می‌گوید و ذاکر به ذکر دوام و در نتیجه شهود خدا می‌رسد؛ تمام ابعاد وجودی شخص اتحاد می‌یابد و ذکر الله الله سر می‌دهند. در این مقاله همچنین از شرایط و آداب ذکر، چگونگی به ذکر نشستن، ضبط دم، تسبیح، یاد مرگ، تضرع، نقش پیر در ذکر و تلقین ذکر از او سخن می‌رود.

کلید واژه‌ها: حکمت ذکر، ذکر زبانی و قلبی، ذکر دوام، سلطان ذکر، ضبط دم و تلقین ذکر.

1- nmohammadzadeh35@yahoo.com

پیشگفتار

از همان ابتدای ظهور تصوف می‌توان دو نوع طریقت را در عرفان اسلامی مشاهده کرد: یکی تصوف عاشقانه با وجد و حال و شوریدگی و سکری است که رهروان آن بیشتر به تصوف حسین بن منصور حلاج، بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر نظر داشتند؛ و دیگری مکتب علمی تصوف، معروف به طریقهٔ صحوی بوده که بیشتر به آداب و سنن و اوراد و اذکار توجه داشته است و عرفایی مثل جنید بغدادی، ابوالقاسم قشیری، هجویری و... پیشرو این طریقت بودند. طریقهٔ کبرویه از بزرگترین طریقه‌های عرفانی اسلام از تصوف نوع دوم بودند که در سده‌های ششم و هفتم هجری شاگردان نجم الدین کبری (۵۴۰هـ.ق)، از درخشان‌ترین و تأثیرگذارترین صوفیان در تاریخ تصوف، بنیان گذاشتند.

از جمله شاگردان بزرگ وی، شیخ مجدالدین بغدادی (متوفی ۶۱۳هـ.ق)، شیخ سیف الدین باخزری (متوفی ۶۵۸هـ.ق)، شیخ رضی الدین علی لالا (م. ۶۴۲هـ.ق)، شیخ نجم الدین رازی معروف به دایه (متوفی ۶۵۴هـ.ق)، شیخ جمال الدین گیلی (م. ۶۵۱هـ.ق)، شیخ سعدالدین حموی (۵۸۶-۶۴۹هـ.ق)، بهاء‌ولد، پدرمولانا جلال الدین بلخی (م. ۶۵۴هـ.ق)، باباکمال خجندی و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (مقتول به سال ۶۱۸هـ.ق) ۲ هستند.

۱- به رغم اینکه مناقب نویسان از جمله مناقب العارفين سند خرقة بهاء‌ولد را به شیخ احمدغزالی رسانده اند. استاد زرین کوب تصوف او را از نوع تصوف شیخ سعدی مبتنی بر مجاهده شخصی دانسته است که از انتساب به این سلسله‌ها، به رغم آشنایی با مشایخ آنها از جمله شیخ نجم الدین کبری وارادت و دیدار با او خودداری کرده است. بنابراین اینکه او از شاگردان نجم الدین بوده باشد را محل تأمل میدانم. رک. شمس الدین افلاکی، مناقب العارفين، ج ۲، ص ۹۹۸؛ کمال الدین حسین خوارزمی، جواهر الاسرار و زواهر الانوار، ج ۱، ص ۱۲۰؛ زرین کوب، سرّ نی، ج ۱، ص ۹۶؛ همو، جستجو در تصوف ایران، صص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ همو، پله پله تا ملاقات خدا، ص ۲۳.

۲- این که عطار شاگرد مستقیم نجم الدین کبری باشد هنوز کاملاً محقق نیست. به رغم این که جامی در نفحات الانس او را مرید مجدالدین بغدادی (مرید شیخ کبری) می‌داند. بدیع الزمان فروزانفر، با اشاره به تفاوت‌های مشرب عرفانی عطار و نبودن تجسم اشخاص و خیالات و ظهور صور غیبی و اسرار حروف و دیدن آیات به صورت اشکال هندسی و نقاط در ←

از شاگردان مشهور با واسطه شیخ نیز می‌توان به ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی،^۱ عزیزالدین بن محمد نسفی (متوفی حدود ۶۹۱ هـ.ق) از شاگردان سعدالدین حموی، شمس محمد بن علی تبریزی (مقتول به سال ۶۴۵ هـ.ق)،^۲ جلال الدین محمد بلخی (م. ۶۷۲ هـ.ق)،^۳ ابوالمفاخر یحیی باخرزی (متوفی ۷۳۶ هـ.ق) نوۀ سیف‌الدین باخرزی، میر سید علی همدانی (م. ۷۸۶ هـ.ق)، مؤیدالدین جندی (متوفی ۶۹۱ هـ.ق) اشاره کرد.

ویژگی‌های مهم طریقت کبرویه عبارت‌اند از:

تأکید بسیار بر شریعت و جدا ندانستن ظاهر و باطن از هم، اهمیت آداب طریقت و ضرورت خرقة، ضرورت تبعیت مطلق از پیر، اهمیت خلوت و تلقین ذکر، اهمیت خاموشی و سکوت، نمادپردازی رنگ در شهود عارف، اجتماعی بودن طریقت کبرویه در عین تأکید بر خلوت و عزلت، اهمیت سماع.

۱-۴- معنای ذکر

ذکر در لغت به معنی یادکردن و بر زبان آوردن است. آن اساس سلوک معنوی صوفیه است. خداوند برخی از اسامیش را در قرآن تقدس بخشیده است؛ مثل الله، حی، فتاح، شافی، حق و جملاتی مثل لاله الا الله، سبحان الله، الله اکبر، لاحول ولاقوه الا بالله علی العظیم و اسامی دیگری (۹۹ اسم) که در دعای جوشن کبیر آمده است، ذکر خدا هستند. همچنین خود قرآن و خواندن آن ذکر خداست. به باور عرفا همه عبادت‌ها از جمله نماز ذکر خدا هستند.^۴ اما

→

آثار او و بودن آنها در آثار شیخ کبری و نیز نبودن اشاراتی حاکی از ارتباط به طریقه کبرویه در آثار مسلم عطار، شاگرد و پیرو نجم الدین کبری بودن عطار را بعید می‌داند و به گونه‌ای او، اویسی بودن عطار را تأیید می‌کند. رک، نفحات الانس، ص ۵۹۶؛ رضا قلبخان هدایت، مجمع الفصحاء، ج ۳، ص ۱۲۴۱؛ فروزانفر، بدیع الزمان، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، صص ۲۰-۲۸ و ۳۲-۳۳.

۱- معروف به علاء الدوله سمنانی، تربیت او را نجم الدین کبری به مجدالدین بغدادی سپرد. رک. معصوم شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۳۳۷؛ کمال الدین حسین خوارزمی، همان، ج ۱، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- او شاگرد بابا کمال خجندی بود.

۳- اوهم از طریق پدر خود بهاء ولد وهم از طریق پیر خود شمس تبریزی به طریقت کبرویه می‌رسد.

۴- رک. محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۲.

در عمل صوفیانه ذکر به معنای تکرار اسم یا اسامی خداست که در قالب عبارتهای خاصی بیان می‌شود. از این روی ذکر به این معنا با دعا و اعمال عبادی دیگر متفاوت است. دعا معمولاً نوعی تقاضاست، اما در ذکر فقط اسامی عربی و عبارت خاصی از قرآن و حدیث استخراج و به کار برده می‌شوند. ذکر در این معنا برای تمرکز بر اسم خدا و در یاد او بودن و دوری از فراموشی اوست؛ بنابراین آن حضور مذکور در نزد ذاکر است و حقیقت ذکر این است که ذاکر غیر مذکور را فراموش کند.^۱

۲-۴- حکمت ذکر

در ادیان ابراهیمی، خداوند با وجود متعال و منزه بودن از درک انسانی، خدایی شخصی است که با شخص انسان ارتباطی دو طرفه (وحی - دعا و ذکر) دارد. ذکر در مرتبه بالای آن (ذکر قلبی) مواجهه مستقیم و آگاهانه بین خدا و انسان با کلام یا بدون کلام است.^۲ چنان که محور تعالیم یهودیت و مسیحیت میثاق میان خدا و انسان با واسطه‌گری انبیا به ویژه در زمان حضرت ابراهیم (۱۷: ۹-۱۴) و حضرت عیسی (ع)، به عنوان میثاق جدید است و ذکر اشاره و تجدید آن میثاق‌هاست، در دین اسلام نیز ذکر یادآور میثاق مهم‌تر بین نوع انسانی با خدا در روز الست است که ظهور تمامی انبیا برای یادآوری آن میثاق و تعهد بندگی انسان‌ها به خدا بوده است. ذکر به یادآوردن معرفتی است که به جوهره وجود انسان‌ها پیش از ورود به جهان هستی سرشته شده است: «الست بربکم قالو بلی شهدنا» (۱۲۷/۷) بنابراین اگر در مسیحیت، گناه بزرگ انسان، نافرمانی است که برخاسته از اراده است، این گناه در اسلام، فراموشی و ناتوانی ادراکی ناشی از آن میثاق برای رفتن به راهی است که خداوند آن را چون ابزاری برای شناخت خویش، پیش روی انسان‌ها نهاده است.^۳ پس گناه اصلی انسان در اسلام غفلت و

۱- رک. نجم الدین کبری، اقرب الطرق الی الله، ص ۹۵؛ همو. رساله در بیان طریقت شطار الاصول العشرة، صص ۵۷ و ۵۸؛ کلابادی، التعرف لمذهب أهل التصوف، ص ۱۲۳؛ مستملی بخاری شرح التعرف، ج ۳، ص ۱۳۲۷.

2-Cf. Rossi, Vincent, « Presence, Participation, Performance... », in Paths to the Heart, pp.79-80; K. Ware, «Ways of Prayer and Contemplation: Eastern», Christian Spirituality, p.395; Toshihiko Izutsu, God and Man in the Koran, pp.156, 193, 197.

3- Cf. Nasr, Seyyed Hossein, The Heart of Islam, pp.6-7, 277-278.

فراموشی میثاق ازلی خود با خدا و عدم اداء تعهد خود، یعنی تحقق توحید در وجود خود و بندگی خداست و ذکر برای بازگشت به آن میثاق و تعهد و از بین بردن نسیان است. به باور برخی اسم انسان نیز از همین نسیان گرفته شده است، کسی که در حجاب و غفلت، اصل خویش را فراموش کرده است. روح و حقیقت انسان در حجاب جسم و نفس، حقیقت خود یعنی خدا را فراموش کرده است و به حکم العلاج بالاضدادها، ذکر، علاج این نسیان است.^۱ از زمانی که غفلت از انسان برخیزد او ذاکر حق است، هر چند ظاهراً خاموش باشد:^۲ «واذکر ربک اذا نسیت» (۲۴/۱۸) انسان باید از حالت طبیعی خود، یعنی نسیان با ذکر اسمای خدا به سوی خدا حرکت کند.

صوفیه بر این باورند که خداوند به نحو اسرار آمیزی در اسمای خود حضور دارد. برای رسیدن به صاحب اسم [یا حقیقت اسم] باید پس از ورود به سلسله‌های تصوف و تحت هدایت مرشد، اسمای الهی را ذکر کرد. اسماء الهی توفیقی نشان از حضور حضرت باری دارد و آنها ذهن ذاکر را کاملاً فرو می‌پوشانند. انسان مستقیماً نمی‌تواند در نامتناهی متمرکز شود، اما با تمرکز بر نماد نامتناهی، خود نامتناهی را فرو می‌گیرد. وصل با اسماء الهی، وصل با خود خدا را در پی دارد. ابن عربی اسمای خدا را راه‌هایی به سوی خدا تلقی می‌کند که شخص از آنها به خدا می‌رسد.^۳ حکیم سنایی به زیبایی گفته است:

ز راه دین توان آمد به صحرای نیاز ارنی به معنی کی رسد مردم گذرناکرده براسما^۴

ذاکر باید با خواندن مکرر آنها از اسم بگذرد و به مسما برسد و خود ذکر نیز در مراحل بالا برای سالک حجاب است و باید فراموش شود:

از صفت وز نام چه زاید خیال و آن خیالش هست دلال وصال

۱- رک. علاء الدوله سمنانی، رساله «مالابد منه فی الدین»، همان، ص ۹۱.

۲- رک. کلابادی، همان، ص ۱۲۳.

۳- الفتوحات المکیه، ج ۹، ص ۲۳۶.

۴- دیوان حکیم ابوالمجدود بن آدم سنایی، ص ۵۲.

دیده‌ای دلال بی‌مدلول هیچ تا نباشد جاده نبود غول هیچ
 هیچ نامی بی‌حقیقت دیده ای یا ز گاف ولام گل گل چیده‌ای
 اسم خواندی رو مسمی را بجو مه به بالا دان نه اندر آب جو
 گر ز نام و حرف خواهی بگذری پاک‌کن خود را ز خود هین یکسری^۱

به علاوه مشکل انسان برای تمرکز، فعالیت‌های ذهنی است که موجب پریشانی شخص است و تنها ذکر اسامی مقدس است که انسان را توانا می‌سازد تا با تمرکز فکر و ذهن، مرکز وجودی خود، یعنی قلب روحانی را که در اثر غفلت و هبوط گم کرده و در حجاب است با مراقبه و توجه به خدا بیابد و در آنجا، در اعماق قلب، با مذکور فنا و بقا یابد؛ چون اسم و کلام مقدس الهی در هنگام ذکر تمامی ذهن و هوشیاری انسان را فرا می‌گیرد و جایی برای ذکر و یاد دیگران باقی نمی‌گذارد. از آنجا که او عین قدسیّت است، از ما همه هستی‌مان را می‌طلبد.^۲ شیخ کبری می‌گوید: «ذکر حقّ با هر چه غیر حق است ضدّ است، وقتی در جایی قرار گرفت ضد خود را نابود می‌کند.»^۳ و قرآن کریم مؤمنان را به این امر فرا می‌خواند؛ هنگامی که از مؤمن می‌خواهد ایستاده، نشسته و در هنگام خواب به یاد خدا باشد. (۹۱/۳ و ۹/۶۳)

۳-۴- حکمت و حقیقت ذکر لا اله الا الله

از اذکار مهم تصوف اسلامی «لا اله الا الله»، کلمه «الله» و در مرحله بالاتر «هو» است که علامه بحر العلوم آنها را به ترتیب ذکر کبیر، اکبر و اعظم می‌نامد.^۴ در طریقه کبرویه تأکید بر ذکر لا اله الا الله است که همه عرفای این سلسله در اهمیت آن سخن گفته و به مریدان خود تلقین کرده‌اند. در دین اسلام آن ذکر، همه تعالیم دین، یعنی توحید است که به همراه شهادت به

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵۳.

2- Cf. Chittick, W.C., Sufism: A Short Introduction, pp. 16, 17;

۳- فوائج الجمال...، ص ۲۲.

۴- رک. بحر العلوم (محمد مهدی طباطبایی)، رساله فی السیر و السلوک، ص ۱۲۶.

رسالت پیامبر(ص) شرط مسلمانی نیز است. در حقیقت قرآن و تعالیم دیگر اسلام بسط لا اله الا الله است که محور اصول اساسی همه تعلیمات دین است.

طریقت و سلوک نیز چیزی جز تحقق توحید و لا اله الا الله نیست؛ بدین معنا که سالک از خلق به حق سفر کند و از ما سوی الله فنا یابد و نباید در دایره «لا» ساکن و متوقف شود و باید به دایره «الله» آید؛ چون اگر در این مقام سکون و توقف کند موجب شرک و اتحاد و حلول شود.^۱ پس باید با سفر در حق در الله بقا یابد. مجدالدین بغدادی در این مورد می‌گوید: «شخص مادامی که سلوک راه را به لا اله نیماید به حقیقت الا الله نمی‌رسد؛ بنابراین مقصد اصلی الله است و طریق وصول به او لا اله یعنی نفی غیر خدا(و هر نمودی که صفات خدا به خود می‌بندد) موجب اثبات یگانگی حق می‌شود. اسلحه‌ای که سالک به وسیله آن شرّ اغیار را بر طرف می‌کند همانا لا اله الا الله است.»^۲

شیخ کبری نیز در فوائج الجمال چنین می‌گوید: «هویت بر دو نوع است: هویت او و هویت تو. هویت تو فانی شود و هویت او باقی می‌ماند؛ معنای لا اله الا الله هم اشاره به بقای هویت اوست که هویتی جز هویت او نیست.»^۳

عرفای طریقت کبرویه ذکر لا اله الا الله را زبده علوم و موجب سعادت و نجات هر فردی می‌دانند. دیگر آن که در این ذکر کلمه الله، اسم اعظم خداست که جمع اسامی و صفات جلالی و جمالی و قهری و لطفی خداست. آن اسم ذات حق است و توجه به آن توجه به همه باورهاست.^۴

۱- رک. عین القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۷۴.

۲- تحفه البره، ص ۵۷؛ رک. عین القضاة همدانی، همان، ص ۷۳.

۳- فوائج الجمال، ص ۶۷.

۴- رساله آداب المریدین، همان، صص ۳۲۰-۳۳۱؛ همو، فوائج الجمال، ص ۲۰ و ۶۹؛ همو، الی الهائم الخائف، صص ۲۲-۲۶؛ همو، رساله السایر الواجد... بردالیقین، صص ۴۷۲-۳۷۴؛ همو، رساله در بیان طریقت شطار الاصول العشرة، ص ۵۸؛ مجدالدین بغدادی، همان، ص ۱۵۷؛ نجم الدین رازی، مرصادالعباد، صص ۲۶۷-۲۶۹؛ همو، مرموزات اسدی، ص ۶۷؛ علاءالدوله سمنانی، رساله «سلوة العاشقین و سکنة المشتاقین»، مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی، ص ۲۸۱؛ عزیز نسفی، کشف الحقایق، ص ۱۳۶؛ خواجه عبدالله انصاری، مجموعه رسائل خواجه عبدالله، ص ۲۷۶. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۹، ص ۲۳۶، ج ۶، ص ۸۷ و ج ۱۳، ص ۵۲۳؛ عزیز نسفی، مقصد الاقصی، ص ۲۳۷.

شهادت لا اله الا الله به تعبیر شیخ کبری و مریدانش معجونی مرکب از نفی و اثبات است که آسان‌ترین و بهترین راه برای علاج نسیان و غفلت است و هیچ ذکری بهتر از این ذکر برای دفع مواد فاسد فراموشی نیست؛^۱ چرا که غفلت نیز مرکب از نفی و اثبات، نفی ذکر حق و اثبات ذکر دیگران است.^۲ سالک باید با لا پادشاه و خداوند نفس و لشکریانش هوی و شهوت را در دل نفی و با الا الله پادشاهی حق و لشکریانش علم، قرآن، سنت و الهام را در آن مهیا کند.^۳ دل که محل بارگاه کبریا و مطلع آفتاب توحید است، باید با لا اله مواد فاسد، مثل شهوات حیوانی و اخلاق ذمیمه نفسانی چون کبر، حقد، بخل، حسد، عجب، حرص و ریا و غیر آن را که هر یک از آن صفات بندی از بندهای روح و بیماری از بیماری‌های دل است از خود دور کند و به اثبات الا الله صحت و سلامتی دل را از رذایل اخلاقی و حیات طیبه کسب کند تا پادشاه روح که خلیفه حق است بر آن جلوه دهد و زمین بدن به نور هدایت آن کمال منور شود.^۴ شیخ کبری باز گوید: «تا نخست خانه را پاک نکنی و از نجاسات و گرد و خاشاک نروبی، جلوس پادشاهی را نشاید و باید با لا اله جمله کائنات فانی را نفی کنی و به الا الله، باقی (خدا) را اثبات کنی.»^۵ «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (۲۶/۵۵ و ۲۷)؛ «کل شی هالک الا وجهه» (۸۸/۲۸)

عرفا برای ارائه معنی حقیقی این ذکر دست به نمادسازی حرف «لا» نیز زده‌اند و به جهت شباهت، آن را از لحاظ ظاهر و کارکرد به شمشیر، جاروب و قیچی تشبیه کرده‌اند، بدین معنا که سالک در طی سلوک با آنها نفس، نیروهای شیطانی و آلودگی‌هایش را نفی و جاروب کند

۱- اقرب الطرق الی الله، ص ۹۵.

۲- رک. نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۲۶۹، رک. مجذوبعلیشاه، مراحل الساکلین، همان، ص ۱۱۱.

۳- رک. نجم الدین کبری، الی الهائم الخائف، ص ۲۶؛ عزیز نسفی، مقصد الاقصی، ص ۲۴. علاءالدوله سمنانی، مرشد و مرید (مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی، صص ۲۳ و ۳۰؛ همو، رساله «ما لا بدمنه فی الدین»؛ مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی، صص ۹۱-۹۲؛ نجم الدین رازی، مرموزات اسدی...، ص ۶۷؛ همو، مرصادالعباد، صص ۲۶۸-۲۶۹.

۴- رک. نجم الدین کبری، اقرب الطریق الی الله، ص ۹۵.

۵- الی الهائم الخائف، ص ۲۶.

تا آیینۀ قلب متجلی شود که جایگاه نور الهی است و بدین گونه سالک با نفی خود موهومی با خود حقیقی و خدا بقا می یابد:

۱-۳-۴- تشبیه به شمشیر و فیچی:

آفرینش را همه پی کن به تیغ لا اله تاجهان صافی شود سلطان الا الله را^۱

عاشقم من کشته قربان لا جان من نوبتگه طبل بلا^۲

نجم الدین رازی در تشبیه آن به فیچی می گوید: «... بر اثر مداومت بر ذکر به تدریج تعلقات روح از ما سوی الله به مقراض لا اله منقطع شود و جمال سلطان الا الله از پس تنق عزت متجلی گردد.»^۳

۲-۳-۴- تشبیه به نهنگ و جاروب: سنایی لا را به نهنگ و جاروبی تشبیه می کند که شخص پس از مقام حیرت از لا به نور الوهیت الا الله می رسد:

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

نیابی خاروخاشاکی در این ره چون بفرآشی کمر بست و به فرق استاد در حرف شهادت لا

چون لا از حد انسانی فکندت در ره حیرت پس از نور الوهیت به الله آی از الا^۴

مولانا نیز از تشبیه جارو استفاده می کند:

۱- مرصاد العباد، ص ۲۷۰.

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۱۶.

۳- مرصاد العباد، ص ۲۷۰.

۴- دیوان حکیم المجد مجدودبن آدم سنایی، ص ۵۲ و نیز تشبیه لا به نهنگ از سیف الدین باخرزی:

لا همچو نهنگ در کمین است بین الا چو خزانه در یقین است بین

از تو به تو خطی است کشیده چون الف سر ازل و ابد همین است بین

ابوالمفاخر باخرزی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، ج ۲، ص ۲۴۸.

چون سلطنت الا خواهی بر لا لا شو جاروب ز لابستان فراشی اشیا کن^۱
بروب از خویش این خانه ببین آن حسن شاهانه روجاروب لابستان که لابس خانه روب است^۲

شارح رساله معرفت نیز درباره لا تشبه جالبی می‌کند و آن را به وجود اعتباری عالم تشبیه می‌کند که وجودش از وجود حقیقی (خدا) است.^۳ شهادت لا اله الا الله، گواهی به این است که هیچ حقیقی جز حقیقت مطلق وجود ندارد. آن در عین تنزیه مطلق، همچنین تشبیه خدا است.^۴ بخش اول، ما سوی الله را هیچ می‌انگارد و بخش دوم، الله را هست مطلق می‌انگارد. با پاکی آئینه دل از حجاب‌ها، کدورت‌ها و بیماری‌ها با مصقله ذکر (فنا فی الله) آن پذیرای نقش الله، اسم اعظم خدا، (بقا به الله) و وحدت حقیقی می‌شود:

لا اله گفت و الا الله گفت لا آلا الله و وحدت شکفت^۵

هر چند بسیاری از اولیا لا اله الا الله را عالی‌ترین ذکر می‌دانند و برخی دیگر بر این باورند که ذکر مفرد، یعنی اسم الله به تنهایی بالاتر از آن است.^۶ در تذکرة الاولیاء در ذکر شیخ ابوبکر شبلی آمده است: «روزی می‌گفت الله الله. بسی بر زبان می‌راند. جوانی سوخته دل گفت: چرا لا اله الا الله نگویی؟ شبلی آهی بزد و گفت از آن می‌ترسم که چون گویم لا و به الله نرسیده نفسم گرفته شود و در وحشت فرو شوم، این سخن در آن جوان کار کرد بلرزید و جان بداد.»^۷

باز از او نقل می‌کند: «گفتند بگو لا اله الا الله گفت چون غیر او نیست نفی چه کنم؟!»^۸

۱- کلیات دیوان شمس، ج ۱، ص ۶۵۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- رک. شرح رساله معرفت، در برد البقین، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

4- Cf. Nasr, Seyyed Hossein, Three Muslim Sages, pp. 106-109.

۵- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۱۰.

۶- نک. افلاکی، همان، ج ۱، ص ۲۵۰؛ عبدالباقی گولپینارلی، مولویه پس از مولانا، ص ۲۷۳.

۷- تذکرة الاولیا، ص ۵۴۱.

۸- همو، ص ۵۵۳.

۴-۴- اهمیت و فواید ذکر

چنان‌که پیشتر دیدیم ذکر نشانهٔ میثاق و عهد میان خدا و انسان است. با این‌که انسان ذاکر به دنبال تحقق میثاق ازلی با خداست، در حقیقت ذاکر حقیقی خداست.^۱ همچنین از نام‌های پیامبر (ص) «مذکر» است: «فذكر انما انت المذکر» (۲۱/۸۸) که فطرت توحیدی و میثاقش را با خدا یادآوری می‌کند. در حقیقت مقصود از خلقت انسان و وضع همهٔ تکالیف، ذکر است. محمد غزالی مقصود و لباب همهٔ عبادت‌ها، از جمله نماز، قرائت قرآن، حج، روزه را ذکر خدای متعال می‌داند و می‌گوید: «اصل مسلمانی کلمهٔ لا اله الا الله است و این عین ذکر است و همهٔ عبادات دیگر تأکید این ذکر است.»^۲

در حقیقت، ذکر، گناه بنیادین انسان یعنی فراموشی اصل و حقیقت و میثاقش با خدا را از بین می‌برد. اکنون فواید و اهمیت آن را در قرآن، احادیث و تصوف بررسی می‌کنیم.

۱-۴-۴- ذکر در قرآن: قرآن در بیش از چهل مورد خود را ذاکر می‌نامد. اگر قرآن ذاکر است، پاسخ انسان نیز به آن ذکر است: «فاذکرونی اذکرکم» (۱۵۲/۲). تفاوت مؤمنان با غیرمؤمنان در ذکر (۵۸/۴۰) و ذکر کثیر است: «یاایها الذین ءامنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً» (۴۱/۳۳). قرآن همچنین در ذم منافقان می‌گوید که آنان خدا را اندک یاد می‌کنند: «... ولا یذکرون الله الا قليلاً» (۱۴۲/۴) ذکر نرمی پوست و دل مومنان را موجب می‌شود: «ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله» (۲۳/۳۹) و به دل آرامش می‌بخشد: «الا بذكر الله تطمئن القلوب» (۲۸/۱۳)؛ صلح قلب در این جهان و جهان بعدی نیز به آن بسته است؛ زیرا تنها قلب با خدا آرام می‌یابد که در قلب حضور دارد و راه و وسیلهٔ رسیدن به آن ذکر است. قرآن ذکر را مایهٔ رستگاری دنیوی و اخروی می‌داند: «واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون» (۱۰/۶۲) و روی گردانی از یاد خدا را موجب تیرگی زندگی در دنیا و نابینایی در آخرت می‌داند: «و من اعرض عن ذکری فان له معیشتةً ضنکاً و نحرشه یوم القیمه اعمی» (۱۲۴/۲۰) و جایگاه فراموشکاران را در دوزخ می‌داند (۳۴/۴۶) بنابراین قرآن در آیات بسیاری آشکارا مؤمنان را به خواندن نام خدا دعوت

۱- ر.ک. محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، صص ۲۶۱-۲۶۹.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۲؛ ر.ک. محمد جعفر کبودرآهنگی، مرآة الحق، ص ۲۰۷؛ ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱۳، ص ۵۲۳.

می‌کند که زندگی حقیقی در دنیا و آخرت به آن بسته است: «و اذکر اسم ربک بکره و اصبلاً» (۲۵/۷۶ و ۸/۷۳ - ۴/۵ - ۱۱۸/۶)

۲-۴-۴- ذکر در احادیث و روایات: در کتب احادیث و متون عرفانی، احادیث و روایات زیادی در باب اهمیت ذکر آمده است. پیامبر ذکر را در این احادیث بهترین عبادت می‌خواند و می‌گوید: «ذاکر خدای تعالی در میان غافلان همچون زنده‌ای باشد در میان مردگان و چون درختی سبز است در میان گیاهان خشک و چون غازی است که به جنگ بایستد در میان گریختگان.»^۱ در حدیث مشهوری از آن حضرت، دنیا و هر چه را در آن است به غیر از ذکر خدا ملعون است.^۲ اما اگر همین دنیا به عنوان آیات خدا دیده شوند، پرتوهای تابان آفتاب طالع‌اند و زندگی در بهشت نیز نتیجه ذکر است: «هر که دوست دارد در مرغزارهای بهشت چرا کند باید که ذکر خدا بسیار گوید.»^۳

پیامبر(ص) ذکر را بهترین و پاک‌ترین اعمال و دارای بلندترین درجات مؤمن در نزد خدا و حتی بهتر از جهاد با کفار معرفی می‌کند.^۴ مهم‌تر از همه این است که حتی نبوت خود را از طرف خداوند به برکت مداومت خود بر ذکر خدا در خلوت می‌داند.^۵ احادیث بسیاری نیز از ائمه در اهمیت ذکر آمده است. در اصول کافی از امام جعفر صادق(ع) نقل است که خداوند به حضرت موسی(ع) می‌گوید: «یا موسی انا جلیس من ذکرنی»^۶ نیز از امام حسین(ع) آورده است که خداوند فرمود: «من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء من الملائکه و...»^۷

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۳؛ همو، مکاشفة القلوب، ص ۱۶۹؛ ابن ابی الحدید، شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۷.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۸۰.

۳- احیاء علوم الدین، ج ۱، صص ۲۶۱-۲۶۹.

۴- ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۹۷؛ متقی هندی، همان، ج ۱، ص ۴۱۶.

۵- افلاکی، همان، ج ۲، صص ۹۹۷ و ۹۹۸.

۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶؛ قشیری، الرسالة القشیریه فی علم التصوف، ص ۱۰۲؛ عبدالرحمن ثعالبی، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۲۶.

۷- همان، ج ۲، ص ۴۹۸؛ نک. محمد غزالی، مکاشفة القلوب، ص ۱۶۹؛ ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱۱، ص ۱۷.

ذکر در طریقه کبرویه / ۸۱

۳-۴-۴- ذکر در تصوف: عمل بنیادی در میان صوفیان، ذکر است. آن وجه ممیزه صوفیه از دیگر مسلمانان نیز است و تلقین ذکر به مرید از سوی شیخ در طریقت‌های تصوف برای طی مدارج سلوک ضروری است. ذکر، غذای معنوی صوفیان است. آنان زندگی بی یاد خدا را جملگی بر باد می‌دانند و قلب مؤمن باید با عطر ذکر معطر شود. شهود خدا به عنوان هدف عرفا، نتیجه ذکر است. از این رو، مشایخ به آن اهمیت بسیار می‌دهند و آن را وسیله سفر و نردبان ترقی سالک می‌دانند:

سودای سفر از ذکر بود از ذکر شود، مردم سفری^۱

گر بقعر چاه نام او بری قعر چه را صدر علیین کند^۲

قشیری ذکر را منشور ولایت می‌خواند و می‌گوید: «ذکر رکنی قوی است اندر طریق حقّ سبحانه و هیچ کس به خدای تعالی نرسد مگر به دوام ذکر.»^۳

همچو چهیست هجرا و چون رسنیست ذکر او در تک چاه یوسفی دست زنان در آن رسد^۴

۴-۴-۴- ذکر در طریقت کبرویه: پیشتر به اهمیت ذکر و دوام آن در طریقه کبرویه اشاره شد. در همه کتب شیخ کبری و شاگردانش تأکید بر ذکر وجود دارد. شیخ به تبعیت از هشت شرط جنید^۵ برای سلوک و با اضافه کردن، دو شرط دیگر، ده شرط را برای روندگان به سوی خدا ذکر می‌کند که اصل ششم^۶ آن مداومت بر ذکر است. تلقین ذکر از شیخی کامل در

۱- کلیات دیوان شمس، ج ۲، ص ۱۱۱۸.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳- قشیری، همان، ص ۱۰۱؛ ترجمه رساله قشیری، ص ۳۹۸؛ ر.ک. علاءالدوله سمنانی، مرشد و مرید، صص ۶ و ۱۱.

۴- کلیات دیوان شمس، ج ۱، ص ۶۴۴.

۵- ر.ک. عطار نیشابوری، همان، ص ۳۸۶.

۶- البته در رساله های الی الهائم الخائف و آداب المریدین آن را در شرط پنجم آورده است. ر.ک. نجم الدین کبری، رساله آداب المریدین، همان، ص ۳۲۷؛ همو، رساله الی الهائم الخائف...، ص ۲۲؛ ر.ک. علاءالدوله سمنانی، رساله «ما لا بد منه فی الدین»، همان، ص ۹.

طریقت کبرویه که بعداً اشاره خواهد شد، بسیار ضروری است و بدون آن، ذکر اثری نخواهد داشت. اکنون به دلایل اهمیت ذکر در طریقه کبرویه اشاره می‌کنیم:

الف- تصفیه قلب و از بین بردن حجاب و شهود خدا با ذکر: محل و منزل حقیقی ذکر، قلب آدمی است که اطوار مختلفی دارد و در مراتب ظاهری آن نیروهای خیر و شر وجود دارد. قلبی که دچار هبوط شده است، در مراتب ظاهری آن نفس و شیطان دعوی ربوبیت می‌کند. نفس به همراه لشکریانش کبر، طمع و شهوت و... حجاب‌های قلب هستند و باعث می‌شوند مراتب عمیق‌تر که بارگاه کبریایی است، مشاهده نشود. گفته می‌شود خدای سبحان را هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است. سوزاندن این حجاب‌ها که هر کدام غول‌های وجودی انسان و غولان راه طریقت نیز هستند، تنها از طریق ذکر ممکن است. تا آدمی ذکر خدا گوید، شیطان بگریزد:^۱

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز چشم‌نرگس را ازین کرکس بدوز^۲

ذکر خدا با پاکی خود، ناپاکی‌های تعلقات حسی، وسوسه‌های نفسانی و شیطانی را از بین می‌برد و رهایی سالک و صحت و سلامتی دل او را از این غولان موجب می‌شود:

ذکر حق پاک است چون پاکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید

می‌گریزد ضلها از ضلها شب گریزد چون بر افروزد ضیا

چون در آید نام پاک اندر دهان نی پلیدی ماند و نی اندهان^۳

۱- رک. نجم الدین کبری، فوائح الجمال، صص ۲ و ۳؛ همو، رساله در بیان طریقت شطار الاصول العشرة، ص ۵۷؛ همو، اقرب الطرق الی الله، ص ۹۵؛ علاء الدوله سمنانی، العروة لاهل الخلوة و الجلوقة، ص ۳۵۴.

۲- رک. نجم الدین کبری، رساله الی الهائم الخائف...، صص ۲۲، ۲۳، ۳۱؛ همو، اقرب الطرق الی الله، ص ۹۵؛ میرسیدعلی همدانی، مشارب الاذواق، صص ۴۸-۵۰.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۱۱.

۴- همان، دفتر سوم، ص ۳۴۸.

عرفا از تشبیه قلب به آئینه سخن گفته‌اند؛ آئینه‌ای که از فلز ساخته می‌شود و زنگار تعلقات ماسوی الله موجب تیرگی آن می‌شود و باید براساس حدیث نبوی: «لکل شی صقاله و صقاله القلب ذکر الله»^۱ مصقله ذکر حق آنها را بزدايد تا جمال الهی را در قلب خود شهود کند:^۲

همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو در ریاضت آینه بی رنگ شو^۳

شیخ کبری با استناد به آیات: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره أو أشد قسوه...» (۷۴/۲) و «...وأنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس...» (۲۵/۵۷) ذکر را به آهن و قلب را به سنگ تشبیه می‌کند که آهن (ذکر) می‌تواند سنگ قلب را بشکند و می‌گوید: «هرگاه ذکر به دل برسد، میان آهن ذکر و سنگ دل برخوردی صورت می‌گیرد و جرقه‌ای آتشین تولید می‌کند که بنیان حجاب‌ها را می‌سوزاند و قلب را تا حق بر می‌کشاند.»^۴

ب- نور ذکر: انسان به گونه‌ای خلق شده است که می‌تواند صدا را به نور تبدیل کند به این معنی که ذکر زبانی در نهایت به نور تبدیل می‌شود. کسی که خالصانه، با شور و مداومت و با ایمان کامل به خدا ذکر گوید، صاحب قلبی نورانی می‌شود و در سایه چنین ذکر نورانی قادر است تا زنگارهایی را بزدايد که نورانیت قلب را تیره می‌کنند و بدین گونه آن را به طبیعت اصلی خود برمی‌گرداند. آن گاه که این نور باطن از حجاب درآید در کل وجود انسان می‌درخشد، چرا که قلب مرکز وجود است.^۵

شیخ کبری و علاء الدوله سمنانی از آتش و نور ذکر بارها سخن گفته‌اند. شیخ کبری بر این باور است که شیطان نیز به صورت آتش و نور نمایان می‌شود، اما فرق آتش ذکر و آتش شیطان آن است که آتش ذکر پاک، تندرو و بالا رونده و آتش شیطان کدر، دودآلود و کندرو است. آتش ذکر هرگاه بر دل استقرار یابد، خانه تاریک دل را نورانی می‌کند و تاریکی و

۱- نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۲۸۵

۲- رک. حسین خوارزمی، شرح اقرب الطرق الی الله، ص ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۱؛ همو، جواهر الاسرار، ص ۲۲۲.

۳- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵۳.

۴- رساله الی الهائم الخائف، صص ۳۰ و ۳۱.

5- Cf, Nasr, Seyyed Hossein, «The Heart of the Faithful is the Throne of The All-Merciful», in Paths to the Heart, p.43.

کدورت و اجزای زاید وجودی آن را نابود می‌سازد.^۱ به واسطه نور ذکر خدا هر دو دیده سالک پرنور می‌شود، سپس در تاریکی شب چیزهایی را می‌بیند که در روشنایی روز ندیده است.^۲

علاء الدوله سمنانی نیز از نور ذکر می‌گوید که کدورت‌های بدن و نفس را پاک می‌کند و دل، زبان و جوارح را یک رنگ می‌گرداند^۳ و با رسیدن نور ذکر بر دل با حضور سلطان حق و لشکریانش در صحرای دل، دل از چاه ظلمانی طبیعت به سوی فضای قرب حق بیرون می‌آید و نور ذکر و نور دل یکی می‌شوند و قلب به طبیعت اصلی و نورانی خود بر می‌گردد و یکی بودن آنها را درک می‌کند و در قلب مرکزی به تجربه شناخت همه امور می‌پردازد و چیزهای نادیدنی و چیزهای ناشنیدنی با چشم و گوش طبیعی را درک می‌کند و غرق شهود جمال و جلال الهی می‌شود.^۴

ج- صدای ذکر: شیخ کبری همچنین از صداهایی سخن می‌گوید که سالک در هنگام ذکر می‌شنود. او علت این صداهای مختلف را این گونه بیان می‌کند که انسان عالم صغیر است و همه گوهرهای پست و والا و همه هستی در اوست. ذکر با هر چه غیر حق باشد به نابودی ضد خود می‌پردازد و بنابراین این صداها نتیجه برخورد ذکر با آنهاست.^۵ آن همچنین نشانه عدم پاکی کامل ذکر ذاکر نیز است.^۶

د- ذکر سلاح مبارزه با خواطر نفسانی و شهوانی: خواطر که واردات و خطاب‌های ناگهانی و بی‌اختیار به قلب سالک در هنگام خلوت‌اند، رحمانی یا شیطانی هستند و سالک با راهنمایی پیر باید همه را انکار کند. در این راستا، سلاح و وسیله سالک برای مبارزه با خواطر نفسانی و شیطانی ذکر است. نفی خواطر به تدریج و در اثر پیشرفت ذکر محقق می‌شود؛ زیرا

۱- رک. نجم الدین کبری، فوائح الجمال، صص ۴ و ۶۵.

۲- رک. نجم الدین کبری، الی الهائم الخائف، ص ۲۹.

۳- رک. علاء الدوله سمنانی، العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ، ص ۲۹۱.

۴- رک. علاء الدوله سمنانی، رساله «ما لا بد منه فی الدین»، همان، صص ۸۱، ۸۲ و ۹۵.

۵- رک. نجم الدین کبری، فوائح الجمال، صص ۲۱ و ۲۲.

۶- همو، ص ۶۱.

روح انسان به وسیله حقیقت ذکر، ارتباطش با عالم تجرد و نور و با پروردگار متعال محکم تر و شدیدتر می‌گردد و از عالم قید، ماده و ظلمت کمتر و ضعیف تر می‌شود و در نتیجه بر توانایی، نورانیت و نفوذ آن افزوده و حالت مراقبه، تقوی و حالت دفاعی او بیشتر می‌شود. از این روی هر چه سالک از جنبه ذکر و توجه و نورانیت تعالی یابد بهتر می‌تواند در برطرف کردن موانع و نفی خواطر موفق شود و حالت دفاعی محکم تر و نیرومندتری داشته باشد.^۱

ه- ذکر عین استجاب: ذکر عنایت الهی است؛ زیرا تا در دل محبت حق تعالی پدید نیاید زبان به ذکر او حرکت نکند.^۲

ذکر است کمند وصل محبوب خاموش که جوش کرد سودا^۳

پس ذکر نشانه دوستی دو طرفه (خدا و انسان) است. از این روی مرید نباید برای استجاب متذکر شود، چه ذکر عین استجاب است و همان سوز و گداز و انبساط و حالتی که ذاکر در حین ذکر دریافت می‌کند و ترس و عشقی که در باطن خود حس می‌نماید عین لیبک و استجاب حق است:

آن یکی	الله	میگفتی	شبی	تا که	شیرین	می‌شد	از	ذکرش	لبی
گفت	شیطان	آخر	ای	بسیار	گو	اینهمه	الله	را	لیبک
می‌نیاید	یک	جواب	از	پیش	تخت	چند	الله	می‌زنی	با
او	شکسته	دل	شد	و	بنهاد	دید	در	خواب	او
گفت	هین	از	ذکر	چون	وامانده‌ای	چون	پشیمانی	از	آنکش
گفت	لیبکم	نمی‌آید	جواب	زان	همی‌ترسم	که	باشم	رد	باب

۱- رک. بحرالعلوم، همان، صص ۱۱۲؛ مجالدین بغدادی، تحفة البررة، ص ۱۳۹.

۲- مناقب الصوفیه، ص ۶۲.

۳- کلیات دیوان شمس، ج ۱، ص ۴۹.

گفت آن الله تو لیبیک ماست وان نیاز و درد و سوزت پیک ماست
ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یا رب تو لیبیک هاست^۱

و- نامحدودی ذکر: شرف ذکر نسبت به اعمال عبادی دیگر این است که اختصاص به زمان و مکانی ندارد و خداوند حتی را بر آن قرار نداده و در همه احوال اقتضا کرده است و تفاوت مؤمنان با غیرمؤمنان را در ذکر زیاد و ذکر کم می‌داند.^۲ (۴۱/۳۳ و ۱۴۲/۴) روایتی از سهل بن عبدالله است که می‌گوید: «دمها شمرده است، هر دمی که بی ذکر او بیرون آید، مرده است و هر دمی که با ذکر مولی باشد با او زنده و پیوسته است.»^۳: «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم» (۱۹۱/۳)

۵-۴- انواع ذکر

در متون عرفانی، ذکر معمولاً به دو گونه خفی و جلی تقسیم شده است. همچنین براساس مراتب ذکر، آن را غالباً به زبانی و قلبی و گاهی به سه نوع زبانی، قلبی و سرّی تقسیم کرده‌اند. برخی آن را به چهار نوع، یعنی دو نوع زبانی و قلبی، و قلبی را نیز به سه مرتبه ذکر قلبی و عدم تمکین آن در دل، ذکر قلبی و تمکین آن در دل و ذکر قلبی و استیلائی آن بر دل تقسیم کرده‌اند.^۴

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، صص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۲- رک. محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، صص ۲۶۱-۲۶۹؛ ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۰۰؛ منصوربن عبادی، مناقب الصوفیه، ص ۶۴.

۳- گزیده در اخلاق و تصوف، ص ۵۳.

۴- رک. قشیری، همان، ص ۱۰۱؛ ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۹۸؛ محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۴؛ ابونصر سراج، همان، ص ۲۱۹؛ یواقیت العلوم، ص ۷۶؛ عزیز نسفی، کشف الحقایق، صص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ سید محمد بخاری، منهاج الطالبین و مسالک الصادقین، ص ۱۸۵؛ زین العابدین شیروانی، ریاض السیاحه، صص ۳۶۷ و ۳۶۸؛ منازل السائرین، صص ۵۵ و ۵۶.

حتی کسان دیگری مراتب ذکر را با توجه به مراتب وجودی انسان به درجات بیشتری، یعنی زبانی، قلبی، روحی، سری، خفی، اخفی الخفی تقسیم کرده‌اند.^۱

۱-۵-۴- ذکر زبانی: چنان که پیشتر گفتیم خداوند به نحو اسرار آمیزی در اسمای خود حضور دارد و عرفا برای رسیدن به صاحب اسم با تمرکز بر اسم مقدس به عنوان نماد نامتناهی، می‌خواستند به مسمّا برسند. شخص برای دور کردن غفلت باید ذکر را به صورت جلی، زبانی و با تمرکز و به تکرار بخواند. ذکر زبانی با صدای بلندتر شروع و سپس آهسته‌تر می‌شود. این ذکر به جهت غفلت‌زاگر در دل، پایین‌ترین مرتبه ذکر است.^۲

برخی از صوفیان، با ذکر زبانی بدون آگاهی دل کاملاً مخالف‌اند.^۳ اما اغلب صوفیان، با وجود ضعیف دانستن اثر این ذکر، آن را بی‌فایده نمی‌دانستند؛ زیرا در نهایت دل را از یاد غیر خدا پاک می‌کند.^۴ با این که در مراتب بالای ذکر بر عدم نیاز به ذکر زبانی تأکید است، اما باور به این نکته هم هست که یاد خدا به صورت مکرر جز با تکرار به ذکر زبانی انجام نشود.^۵

در طریقت کبرویه با این که ذکر قلبی و خفی برتری دارد، اما ذکر زبانی نیز مورد غفلت نیست؛ چرا که راه ورود ذکر به قلب ابتدا از طریق کلمات و صدای ذکر است. شیخ کبری که بر ذکر سری و جهری در شب و روز، در خلوت و چله‌نشینی و بر هماهنگی زبان و قلب تأکید دارد، به ذکر زبانی در مراحل نخست سلوک اهمیت داده است، ولی معتقد است که اثر آن به علت قوت حجاب و احتجاب سالک آشکار نمی‌شود. او در فوائج الجمال می‌گوید: «اگر سالک از خود عاری شود، آن مثل نوری از بالای سر یا از پشت یا روبرو بر او می‌تابد.»^۶ نجم الدین کبری ذکر زبانی با آواز کوتاه و با حضور دل را راهی برای ورود ذکر به دل می‌داند.^۷

- ۱- رک. عبدالصمد همدانی، بحرالمعارف، ج ۱، صص ۲۷۷؛ امیر سیدعلی همدانی، مشارب الاذواق، ص ۵۶؛ عبدالقادر جیلانی، سرالاسرار و مظهر الانوار، ص ۲۸.
- ۲- کشف الحقایق، ص ۱۶۵؛ لب لباب مثنوی، ص ۳۱۳؛ محمد جعفر کبودرآهنگی، همان، ص ۱۶۷.
- ۳- رک. کلابادی، همان، ص ۱۲۵ و رک. شرح منازل السائرین، ص ۲۹۴.
- ۴- رک. کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۴.
- ۵- سید محمد بخاری، همان، ص ۱۸۵.
- ۶- رک. فوائج الجمال، ص ۲۵؛ همو، منهاج السالکین، ص ۱۴۷.
- ۷- الی الهائم الخائف، ص ۲۲.

عزیز نسفی در تقسیم مراتب ذاکران به چهار گروه، طبقه نخست ذاکران را کسانی در نظر می‌گیرد که به زبان و با غفلت ذکر بگویند. او می‌گوید: «اثر این چنین ذکر ضعیف باشد و لکن از فایده هم خالی نباشد از جهت آن که زمانی که به ذکر مشغول بود بهتر از زمانی است که بیهوده و با غیبت صرف شود.»^۱ با این حال برخی از طریقه‌های صوفیه نیز وجود دارند که بر ذکر زبانی بیشتر از ذکر قلبی تأکید داشتند.

۲-۵-۴- ذکر قلبی: ذکر زبانی وقتی که با حضور دل همراه شود، وقتی که ذکر اسامی مقدس، آشفستگی ذهنی را از بین برد و قوای وجود انسان به طور کلی متوجه حق شد و دلبستگی نفسانی و شیطانی دور شدند، همچون پیکانی است که به قلب، مرکز وجودی انسان، وارد می‌شود. این نوع ذکر همه زنگارهای بیرونی و درونی قلب را می‌زداید.

توصیه شیخ کبری و شاگردانش بر این است که ذاکر صدایش را برای ذکر بلند نکند، مگر آن‌که حال بر وی غلبه کرده باشد.^۲ ذکر با صدای آرام و همراه تعظیم و احترام به ذکر قلبی منجر می‌شود، و در نهایت از نظر آنان ذکر معتبر و با اثر در هماهنگی دل و زبان است.^۳ ذکر قلبی نیز مراتب متفاوتی دارد:

الف- مرتبه نخست ذکر قلبی، این است که با این که ذکر در دل باشد، ولی در آن استقرار ندارد. در این مرحله ذاکر با سختی و تکلیف ذکر می‌گوید و اگر به ذکر ادامه ندهد، غفلت سراغش خواهد آمد.

ب- مرتبه دوم ذکر قلبی، مرتبه‌ای است که ذکر بر دل استیلا و استقرار دارد و دل فقط با ذکر آرام می‌گیرد و به سختی به کارهای دیگر مشغول است.

ج- مرتبه سوم، مذکور بر دل مستولی است نه ذکر. در این مرتبه، ذکر خود حجاب است و فرد باید به جای فنا در ذکر، در مذکور فانی شود و خود حق بر دل استیلا یابد. تفاوت این مرتبه با مرتبه قبلی در استیلاي ذکر یا مذکور است و به تعبیر زیبای نسفی به تأسی از محمد غزالی، فرق است میان آن که همگی دل دوست باشد و میان آن که همگی دل ذکر دوست

۱- کشف الحقایق، ص ۱۶۵.

۲- منهاج السالکین، ص ۱۴۷؛ رک. قشیری، همان، ص، ۱۰۱؛ ترجمه رساله قشیری، ص ۳۹۸.

۳- تحفة البررة، ص ۱۳۸.

باشد، بلکه کمال آن است که ذکر و آگاهی از دل بشوید و مذکور ماند و بس و این است معنی «لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک مقرب و لانبی مرسل و لا کتاب منزل»^۱ و به این مرتبه ذکر در عرفان فنا و شهود و استغراق گفته می‌شود.

شیخ کبری نیز در فوائج الجمال ذکر را به سه گونه (ذکر زبان، دل، سر) تقسیم کرده است. البته تقسیم او با تقسیم دیگران متفاوت است و بیشتر از نتایج ذکر سخن گفته است. این سه گونه ذکر با توجه به مراتب معنوی ذاکران (مبتدیان، متوسطان و کاملان) است و از آنها با عنوان استغراق سخن گفته است:

الف- اولی را استغراق وجود نام نهاده است که ذکر مبتدیان است. آن باعث می‌شود تا اجزای ناپاک و خبیثه در باطن او بسوزد و اجزای پاک باقی بماند. در این نوع ذکر چون ذاکر با ذکر دل آشنا شد، نخست چنان حس کند که سر و صدایی عجیب و پرهیاهو شنود، چنان که جمعی در بوق و شیپور دمند یا بر طبل و دهل نوازند، اما اگر بدان توجه نکند و به ذکر خود ادامه دهد، آن هیاهو و جنجال به صدایی شبیه آواز زنبور یا گذشتن آب صافی در جوی یا وزیدن باد بر برگ درختان تبدیل شود.

ب- در استغراق دوم، سالک چنان حس کند که دایره‌ای در بالای سرش ایجاد شده است که از آن ظلمت و تاریکی و سپس شعله آتش و سپس سبزه‌ای بر آن دایره فرود می‌آید. آنها ظلمت وجود آتش ذکر و سبزی قلب است و نیز چنان حس کند که دلش چون چاهی عمیق است که باید با ریسمان ذکر از ته آن، آب صافی بالا کشد، و این نشانه آن است که ذکر در دل او قرار گرفته است. از نشانه‌های آن این است که ذاکر در زیر پای خود چشمه‌ای از نور مشاهده کند و او را سکون و آرامشی شگرف دست دهد که به آن بسیار مأنوس شود.

ج- استغراق سوم، وقوع ذکر است به سر و آن عبارت از غیبت ذاکر است از ذکر و حضور او در مذکور. نشانش آن است که اگر سالک ذکر را رها کند، ذکر او را رها نمی‌کند و این از جهت پرواز ذکر در سالک است تا او را از غیبت به حضور آگاه کند. نشانه دیگرش شدت و

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۴۳؛ ر.ک. کشف الحقایق، صص ۱۶۵-۱۶۷؛ ر.ک. محمدغزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۴؛ یواقیت العلوم، ص ۷۶؛ فصوص الحکم، ص ۱۶۸؛ شرح فصوص الحکم للقیصری، ج ۲، صص ۲۷۴-۲۷۵.

قوت ذکر در سر و اعضا است به طوری که گویی او را به غل و زنجیر بسته‌اند. نشانه دیگر آن است که آتش و شعله ذکر فرو نشیند و پیوسته انوار متصاعد و نازل بیند.»^۱

۶-۴- ذکر حجاب یا وسیله شهود خدا

چنان‌که در حکمت ذکر اشاره شد، ذکر در ادیان ابراهیمی صرفاً ورد نیست، بلکه خود کلمات ذکر و اسامی مقدس، وسیله عبور به مسمّا هستند و در مراتب بالا خود ذکر حجاب شهود خدا است و ذاکر باید برای شهود همه ما سوی الله حتی خود ذکر را که حجاب خداست، کنار زند؛ چرا که حقیقت ذکر فراموشی غیر مذکور (حق) است:^۲ «واذکر ربک ادا نسیت» (۲۴/۱۸) از شبلی درباره ذکر حقیقی پرسیدند گفت: «غیبت ذاکر از ذکر»^۳ و می‌گوید: «فاضل‌ترین ذکر نسیان ذاکر است در مشاهده مذکور.»^۴

در حقیقت ذکر حقیقی به معنی یکی شدن ذکر، ذاکر و مذکور است، سالک در این حال در اثر وجد از ذکر و خود غایب می‌شود و در حیرت می‌رود و ذکر زبانی که در مراحل بالا باعث تشویش ذهن سالک است، قطع می‌شود و با حق یکی می‌گردد. بر اساس آیه قرآنی: «فاذکرونی اذکرکم» (۱۵۲/۲) شیخ کبری می‌گوید: «ذاکر به مذکور و مذکور به ذاکر تبدیل می‌گردد و در ذکر گویی مذکور جانشین ذاکر می‌شود. چون ذاکر را بطلبی؛ مذکور را بیابی، و چون مذکور را طلبی، ذاکر را بیابی...»^۵ پس با استیلائی مذکور (خدا) در دل ذاکر دیگر مذکور است که ذکر می‌گوید:

۱- فوائج الجمال، صص ۲۱-۲۴.

۲- رک. کلابادی، همان، ص ۳۹۴؛ مستملی بخاری، همان، ج ۳، صص ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۶؛ مؤیدالدین جندی، نفحة الروح و تحفة الفتوح، ص ۱۵۶؛ خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، صص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ سید محمد بخاری، همان، صص ۱۹۴ و ۱۹۶؛ محمدغزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۵۴؛ ابومنصور عثمان بن محمد اوزجندی، همان، ص ۷۹؛ عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص ۵۶.

۳- مناقب الصوفیه، ص ۶۵.

۴- عطار نیشابوری، همان، ص ۵۵۰؛ رک. روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، ص ۱۱۹.

۵- الاصول العشرة، ص ۵۹.

ذکر در طریقه کبرویه / ۹۱

چونکه با حق متصل گردید جان ذکر آن این است و ذکر اینست آن
خالی از خود بود و پر از عشق دوست پس ز کوزه آن تراود که در اوست^۱
چون که با معشوق گشتی همنشین دفع کن دلالگان را بعد از این
هرکه از طفلی گذشت و مرد شد نامه و دلاله بر وی سرد شد^۲

در چنین ذکری در عین این که قلب ذاکر در اثر ذکر آینه‌ای می‌شود که ذاکر، خدا را در آن می‌بیند، همچنین به محل تجلی اسماء و صفات الهی تبدیل می‌شود و چون آینه‌ای است که خدا نیز خود را در آن می‌بیند. پس خدا آینه‌ی ذاکر و ذاکر آینه‌ی خدا می‌شود و در عین حال به تعبیر ابن عربی حق، حق باقی می‌ماند و بنده بنده. توحید به معنی حقیقی نیز در مقام ذکر تحقق می‌یابد:^۳

عمری است که در راه تو پایست سرم خاک قدمت به دیدگان می‌سپارم
زان روی کنون آینه‌ی روی توام از دیده‌ی تو به روی تو می‌نگرم^۴

۷-۴- ذکر دوام

کسی که به عنایت خدا به ذکر حقیقی (ذکر قلبی) دست یابد و حق در او ذکر گوید، در حقیقت به ذکر دوام دست یافته است. چنین شخصی پیوسته در خواب و بیداری و در کار و بیکاری در ذکر است و هیچ وقت فراموشی یاد خدا در او نیست. اوست که دائم در نماز است؛

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۸۴.

۲- همان، دفتر چهارم، ص ۶۴۰.

۳- رک. فصوص الحکم، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ مستملی بخاری، همان، ج ۳، صص ۱۳۲۹، ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵؛ علاء الدوله سمنانی، «مآلاید منه فی الدین»، همان، صص ۹۵ و ۹۶؛ کشف الحقایق، ص ۱۶۴؛ محمد جعفر کیودرآهنگی، همان، ص ۱۶۸.

۴- مرصادالعباد، ص ۵۵.

زیرا خود نماز ذکر است: «الذین هم علی صلاتهم دائمون» (۲۳/۷۰) بابا طاهر نیز چنین به آن اشاره دارد:

خوشا آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی^۱

شیخ کبری نیز بر این باور است که ذاکر با ذکر سرّ به ذکر دوام می‌رسد. او می‌گوید: «در ادامه خلوت و بیداری مداوم و ذکر دل وقتی قلب و روح سالک از اجزای خاکی رهایی یابند و به روحانیت قوی شوند، چون سالک پهلو بر زمین نهد تا بخوابد یا استراحت کند حس می‌کند که به ذکر خدای تعالی مشغول است و با آن که بر روی زمین خوابیده است قائم به ذکر حق است و از این حالت سخت به شگفتی و تعجب افتد. او در این هنگام شاهد لشکریان ذکر شود که اطراف او را فرا گرفته‌اند و از آنان آوایی چون آواز زنبوران یا زوزه باد می‌شنود، طوری که قادر به ادامه خواب و استراحت نباشد... و این نشانه ذکر مذکور است نه ذاکر. سالک پس از مدتی طولانی که از ذکر زبانی به ذکر دل رسد، چنان شود که از ذکر زبانی خوشش نیاید و ذکر زبانی مشوّش و پریشان حالش سازد و در این حال شیخ از ذکر زبانی او را منع می‌کند و به دوام ذکر قلب توصیه می‌کند و ممکن است سال‌ها بر زبانش جاری شود...»^۲ در حقیقت از دید شیخ آدمی همیشه مذکور حق است، ولی از فزونی ظلمت‌ها و آلودگی حجاب ذکر را نمی‌شنود و در نمی‌یابد و وقتی به ذکر سرّ رسید، آن را درک می‌کند.

۸-۴- سلطان ذکر (وصال جسم، نفس و روح)

از نگاه بسیاری از عرفای اسلامی جسم انسان تا عمیق‌ترین بعد وجودی آدمی با هم اتحاد دارند و چیزی که باعث تمایز است عدم تغذیه مراتب پایین‌تر از مراتب بالایی و در نهایت از خدا و انقطاع آنها از مبدأ اصلی خودشان است. در حقیقت کارکرد اصلی ذکر، وحدت ابعاد

۱- رباعیات باباطاهر، ص ۷۱؛ رک. عطار نیشابوری، همان، ص ۱۶۷ و مستملی بخاری، همان، ج ۳، ص ۱۳۳۰.

۲- فوائح الجمال، با تلخیص از صص ۵۷- ۶۱؛ رک. محمدجعفر کیبدرآهنگی، همان، ص ۲۳۶؛ محمدبن احمدبن محمد، «مقاصد الساکلین»، این برگهای پیر، صص ۳۲۴- ۳۲۵؛ شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا (نمط نهم)، ص ۵۸.

وجودی انسان و در نهایت وحدت او با خداست. پس از آنجا که مرکز وجودی انسان قلب (جسمانی و روحانی) اوست و حیات جسمانی و روحانی نیز به آن بسته است، هنگامی که ذکر وارد قلب می‌شود و بر آن جا استیلا می‌یابد و در نهایت نیز حق بر دل استیلا می‌یابد و باعث اتحاد جسم و روح و ابعاد دیگر وجودی آدمی می‌شود، ذکر از آنجا به همه اندام‌های دیگر جاری می‌شود، طوری که سالک سراپا قلب می‌شود و هر عضوی از او از موها تا انگشتان پا در حالت وجد در ذکر خدا شرکت می‌جویند و ذکر الله سر می‌دهند؛ چرا که انگشتان و دیگر اندام‌ها سایه‌ای از قلب هستند و وقتی ذکر با قلب همراه شد جز از زبان ذاکر از دیگر اندامش نیز صدای ذکر شنیده می‌شود، به گونه‌ای که ذاکر بر اثر غلبات شدید ذکر، قادر به تشخیص میان ذکر خود و ذکر اندام‌هایش نیست.^۱ آن گاه طوری مذکور بر فرد مستولی می‌شود که همه کارهای ذاکر نیز رنگ ذکر می‌گیرد.^۲

۹-۴- شرایط و آداب ذکر

اشخاص در هر شرایطی و در هر زمان و مکان می‌توانند ذکر بگویند، اما ذکر به معنای تکرار کلمات به هدف تمرکز و رسیدن از اسم به مسمّا و شهود الهی به سلسله‌های صوفیه اختصاص دارد و به مقدمات خاصی نیاز دارد که بدون آن، ذکر اثر مورد نظر را نخواهد داشت: پیش از شروع ذکر، ذاکر باید توبه کند و به تطهیر خود پردازد و دل را که محل ذکر است برای ذکر تزئین کند. سمنانی ذکر را به تخم و باطن ذاکر را به زمین تشبیه می‌کند و می‌گوید: «تا زمین را قابلیت تمام حاصل نیاید تخم انداختن فایده ندهد، بلکه تخم نیز ضایع شود.»^۳ بنابراین او توصیه می‌کند سالک پیش از ذکر، به ریاضت و تربیت نفس پردازد.

۱- رک. الی الهائم الخائف، صص ۳۱ و ۳۲؛ همو، فوائح الجمال، صص ۵۷-۶۱؛ فصوص الحکم، ص ۱۶۹؛ نفحة الروح و تحفة الفتوح، ص ۱۵۵؛ خواجه یوسف همدانی، رتبه الحیات، ص ۴۱؛ محمدبن احمدبن محمد، همان، ص ۳۲۳؛ علاء الدوله سمنانی، «سلوة العاشقین و سکتة المشتاقین»، همان، ص ۲۸۱.

۲- رک. منصورین عبادی مروزی، مناقب الصوفیه، ص ۶۵؛ قشیری، همان، ص ۱۰۳؛ ترجمه رساله قشیری، ص ۴۰۳؛ تذکرة الاولیاء، صص ۲۶۷ و ۳۷۶-۳۷۷.

۳- «فتح المبین لاهل البقین»، مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی، ص ۲۶۴.

۱-۹-۴- چگونگی به ذکر نشستن: ذاکر باید در صورت امکان غسل کند و گرنه وضو بگیرد که سلاح مؤمن است؛ لباس پاک پوشد و خانه‌ای خالی و تاریک تدارک بیند؛ بهتر است مکان ذکر را معطر کند و پیش از ذکر، نماز شکر بخواند؛ روی به قبله و مربع بنشیند، دست‌ها را بر روی ران قرار دهد؛ دست راست بر زانوی راست و دست چپ بر زانوی چپ و با حضور دل چشم‌ها را فرو بندد؛ در تمام مدت چهره شیخ و پیر خود را در مقابل چشمانش مجسم کند و با پیر ارتباط قلبی داشته باشد تا بتواند از او کمک روحی و معنوی بگیرد.

نوع ذکر را پیر با توجه به شرایط و مرحله روحی مرید مشخص می‌کند. مرید باید ذکر را در روزهای نخست بلند گوید (ذکر زبانی) و بعد از مدتی که ذکر وارد قلب ذاکر شد، بهتر است آواز بلند نکند و به مرور ذکر خفی بگوید. در آن هنگام در معانی ذکر بیندیشد که نفی و اثبات است؛ هر گونه خاطر و ماسوی الله را نفی و به خدا توجه کند. از این رو، بهترین ذکر، به ویژه در طریقت کبرویه، ذکر لا اله الا الله است؛ بدین شیوه که ذاکر بدن خود را از ناف تا حلق، دایره‌ای فرض کند و لا اله را از ناف به بالا کشد و اله را به طرف دست راست حرکت دهد و کلمه الا الله را از طرف دست چپ به شدت بر دل صنوبری بزند، چنان که اثر حرارت آن بر تمام اعضای بدن از سر تا پای برسد و در هنگام نفی، همه ماسوی الله را به نظر نفی کند. البته نخست باید ذکر را با صدای بلند بگوید و بداند که در هنگام کوبیدن الا الله بر قلب صنوبری، به درد می‌آید، ولی بعد آرام می‌شود که نشانه رسیدن ذکر به مرتبه ذکر قلبی است.^۱

در ذکر لا اله الا الله اسم اعظم الله است که جامع جمیع اسماء و صفات خداست؛ معمولاً ذاکران کلمه الله را کوتاه‌تر می‌کنند تا جایی که عملاً حرف آخر آن «هو» به گوش می‌رسد که

۱- البته شیوه‌های دیگری برای گفتن این ذکر وجود دارد که از ناف تا حلق را به دو دایره کامله [دایره نفی و دایره اثبات] تقسیم می‌کردند که به مجمع البحرین موسوم است. رک. نجم الدین رازی، مرصادالعباد، صص ۲۷۱-۲۷۳؛ عزیز نسفی، الانسان الکامل، ص ۱۵۴؛ همو، کشف الحقایق، صص ۱۳۵-۱۳۶؛ محمد جعفر کبودرآهنگی، همان، صص ۲۲۱-۲۲۳؛ عبدالصمد همدانی، همان، ج ۱، صص ۲۶۸-۲۶۹؛ مجدوبعلیشاه، همان، صص ۱۱۲-۱۱۵؛ محمدجعفر طباطبائی، همان، صص ۱۲۶-۱۲۸.

به ذات حق دلالت دارد و مرید با دستور پیر پیوسته هو هو می‌گوید.^۱ از آنجا که ذکر در شکل‌های پیشرفته با نوعی ضبط و حبس دم همراه است؛ در ادامه به آن اشاره می‌شود:

۲-۹-۴- ضبط دم: ضربان قلب و عمل دم و بازدم نه فقط تجلی زندگی، بلکه از نظر رمزی نشانگر کل وجود است. صوفیان بر این باورند که سالک باید پیوسته و آگاهانه هر دم را الهی و غنیمت بشمارد و به یاد خدا آغشته کند و گرنه غافل است و مرده محسوب می‌شود.^۲ لذا از آنجا که خود ذکر برای تمرکز بر اسم حق و اتصال به اوست و ضبط دم نیز به این امر کمک می‌کند، معمولاً توصیه می‌شود ذاکر آهنگ ذکر خود را با دم و بازدم تنظیم کند که موجب حرارت ذکر شود و باعث زودتر رسیدن ذکر به دل است.^۳ ذاکر به قدر امکان دم را زیر ناف حبس کند، لب را به لب و زبان را به کام بچسباند، طوری که دم در درون تنگ شود و نسبت به دم و بازدم آگاه باشد و دائم حضور دل داشته باشد. هنگام دم لا اله و هنگام بازدم الا الله بگوید^۴ تا ذکر با نفس وارد دل، یعنی مرکز وجودی و حیاتی انسان شود و از آن جا به سراسر اعضای او برسد؛ چون آهنگ و معانی موجود در کلمات مقدس را بر حرکت تنفس خود تحمیل می‌کند و آهنگ تنفس نیز در جای خود بر کل حرکات بدن تحمیل می‌شود.^۵

۳-۹-۴- تسبیح: از وسایل مادی برای تمرکز، استفاده از تسبیح است که از حدود سده‌های دوم و سوم هجری برای شمارش ذکر در بین صوفیان رواج یافت. تسبیح یکصد دانه دارد که ۹۹ دانه آن صفات و اسماء الحسنی را نشان می‌دهد و دانه بزرگ‌تر که الف نامیده می‌شود نماینده ذات الهی است.^۶ در سلسله مولویه استفاده از تسبیح بزرگ و دراز در حلقه بزرگ شیخ

۱- ر.ک. عین القضاة همدانی، تمهیدات، صص ۳۶-۳۷؛ Schimmel, A., *Mystical Dimensions of Islam*, p176

۲- ر.ک. خانقاهی، همان، ص ۵۳.

۳- ر.ک. علاء الدوله سمنانی، «مالابدمنه فی الدین»، همان، ص ۹۳.

۴- البته گاهی عرفا از سه بار تا هیجده بار، ذکر «لا اله الا الله» را در هر دم ذکر گفته‌اند. ر.ک. جامی، نفحات الانس، ص ۳۹۵.

۵- ر.ک. محمد جعفر کبودرآهنگی، همان، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ عبدالصمد همدانی، همان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۶- Henry, Gray, "St. Seraphim of Sarovi Sufic Prespective", *Paths to the Heart*, op.cit., p.25.

در جمع مریدان و گفتن ذکر الله با حرکت سر و بدن مورد توجه است.^۱ اما در ذکر شمارش مطرح نیست، بلکه تمرکز اصل است؛ از این روی صوفی که در حال ذکر حقیقی است به ندرت از آن استفاده می‌کند، چون چنین شخصی غرق در ذکر خویش است و تسبیح، تمرکز ذاکر را بر هم می‌زند. البته گاهی قدری غفلت برای راحتی از فشار ذکر شدید و دائمی لازم است.^۲

۴-۹-۴- یاد مرگ: یاد مرگ از موارد مهم مرتبط با ذکر است که در تصوف و در طریقت کبرویه بر آن تأکید می‌شود. شیخ کبری در منهاج السالکین توصیه می‌کند که سالک در خلوت پیوسته در ذکر خدا و مرگ باشد و مرگ را نزدیک‌ترین چیز به خود و آرزوها را دورترین چیزها از خود بداند. همچنین پس از ناامیدی از دیگران، بر خود بگرید که نشانه اقبال رحمت و عنایت خدا بر بنده‌اش و وصول او به آستانه مولایش است.^۳ محمد غزالی می‌گوید: «عارف، دائم مرگ را یاد کند؛ چرا که آن زمان دیدار دوست است و محب هرگز دیدار دوست را فراموش نکند.»^۴

۵-۹-۴- تضرع و گریستن: در طریقت کبرویه همان طور که بر اساس آیات قرآنی (۲۵/۷ و ۵۵/۷) بر ذکر قلبی و خفی تأکید بود همچنین بر اساس آیات مذکور بر این باور بودند که ذکر مؤثر ذکر است که همراه تضرع و گریستن باشد، چون اشک‌ها موجب پاکی و شفافیت آینه قلب می‌شود. چنان‌که در بالا نیز اشاره شد گریستن نشانه اقبال رحمت و عنایت حق بر بنده‌اش و وصول او به خداست.^۵

۴-۹-۴- نقش پیر در ذکر: از مهم‌ترین شرط ذکر، نظارت پیر بر ذکر مرید است که در همه لحظات سلوک مراقب اوست. علاوه بر این که ذکر بدون حضور پیر آن چنان اثری نخواهد داشت، خطرات فراوانی هم در کمین ذاکر خواهد بود، چون مرید به ذکر مناسب با

۱- مولویه پس از مولانا، صص ۵۱۸-۵۱۹.

2- Schimmel, Annemarne, op.cit., pp.169,170.

۳- منهاج السالکین، ص ۱۴۵.

۴- احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۴۱۱.

۵- منهاج السالکین، ص ۱۴۵.

احوالش و شیوه حبس دم، همچنین خواطر و واقعاتی که بر او در هنگام ذکر روی می‌دهد ناآشناست. اکنون از شیوه نظارت بر ذکر مریدان در خلوت اشاره می‌کنیم که به «تلقین ذکر» موسوم است:

هرگاه با عنایت خدا تخم طلب در دل مرید پیدا شود، پرورش آن جز از طریق پیامبر یا شیخی کامل که از طریق سلسله ولایت به پیامبر و مبدأ الهی می‌رسند، امکان پذیر نخواهد بود. برای تولد و پرورش این تخم، مرید مبتدی باید پس از رفتن به دامن شیخی کامل از او تلقین ذکر یابد. ذکر به تعبیر نسفی «به مثابه شیر است برای فرزند یا تلقین ذکر از شیخ به مثابه پیوندی است بر درخت»^۱

صوفیان ذکر بدون تلقین شیخی کامل را بی‌اثر می‌دانند و همه بر ضرورت حضور پیر تأکید دارند که باید با رعایت کامل جزئیات امر او اجرا شود.^۲ ایشان در بیان ضرورت آن به تلقین ذکر لا اله الا الله توسط پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) استناد می‌کنند. آن حضرت، سه بار ذکر را تکرار و حضرت علی (ع) نیز به همان شیوه تکرار کردند و همین طور گفته می‌شود آن حضرت به حسن بصری و دیگران نیز تلقین کردند.^۳

اذکار مختلف به منزله سلاح‌های مختلف است. برای دفع هر گروهی از شیاطین ذکر خاصی لازم است. هر کدام از اسامی خدا ویژگی‌های اخلاقی و حالات روحانی‌ای را در مرید موجب می‌شود. از این روی فقط شیخ کامل است که از چگونگی کاربرد سلاح‌ها و شیوه مبارزه با دشمن با خبر است و مرید از ویژگی‌های اذکار و چگونگی استفاده از آنها و از

۱- کشف الحقایق، ص ۱۳۵؛ همو، الانسان الكامل، ص ۱۵۳.

۲- رک. مؤید الدین جندی، نفحة الروح و تحفة الفتوح، صص ۱۵۳-۱۵۴؛ قطب الدین شیرازی، درة التاج، صص ۲۶۴-۲۶۶؛ بحرالعلوم، همان، صص ۱۲۲-۱۲۳؛ محمد جعفر کبودرآهنگی، همان، صص ۱۷۶-۱۷۷؛ علاء الدوله سمنانی، «فتح المبین لاهل الیقین»، همان، ص ۲۸۴.

۳- افلاکی، همان، ج ۲، صص ۹۹۷-۹۹۸.

جملات دشمنان ناآگاه است.^۱ ذکری که شیخ تشخیص می‌دهد به هیچ وجه نباید مرید آن را تغییر دهد؛ زیرا فکر تغییر ذکر و سوسه شیطانی است.^۲

در حقیقت خداوند ذکر قلب را تقدیس می‌کند و این ذکر همچون پیکانی است که مستقیماً در قلب فرو می‌نشیند و در سطحی عملی‌تر شخص می‌تواند بگوید که روح ذاکر، خود همان تیری است که از دستان استاد کمان‌دار یا پیر به سوی قلب رها می‌شود و قدرت ولایت انرژی یا نیرویی است که به تیر اجازه می‌دهد تا به سمت هدف روانه شود و سرانجام در آن نشیند، بدون این قدرت تیر قادر به حرکت نیست.^۳ بدین خاطر است که بدون پیر ذکر در دل فرو نخواهد نشست. پیر خود متوجه حق و پرورده حق است. هر لحظه از غیب به دل شیخ فیضان ربانی می‌رسد و از دل شیخ نیز (به حسب توجه دل مرید به دل شیخ) مددهای غیبی به دل مرید می‌رسد تا دل مرید نخست به واسطه از غیب مدد گرفتن خو کند و پرورش یابد، آن‌گاه به تدریج مستعد قبول فضل بی‌واسطه شود. مرید باید همت شیخ را پیوسته در راه دلیل و بدرقه خویش بداند.^۴

مرید پیش از تلقین ذکر باید شرایطی را رعایت کند؛ از جمله پیش از خلوت از همه دلبستگی‌ها مجرد شود، چون در غیر این صورت در هنگام ذکر دل به چیزهای دیگر مشغول خواهد بود و ذکر در آن اثر نخواهد کرد؛^۵ برای نمونه شیوه تلقین ذکر در طریقت کبرویه بسیار مورد تأکید بود که در اینجا گفته‌های نجم الدین رازی را در این خصوص نقل از مرصاد العباد می‌کنیم:

«مرید به وصیت شیخ سه روز روزه دارد و در این سه روز کوشد تا پیوسته در وضو باشد، و مدام ذاکر بود و با مردم اختلاط کم کند و سخن به قدر ضرورت گوید، بعد از سه روز به فرمان شیخ غسل کند و نیت غسل اسلام آورد، چون غسل تمام کرد بعد از نماز خفتن به

۱- همو، صص ۱۵۴ و ۱۵۶.

۲- مجدالدین بغدادی، همان، ص ۱۵۶.

3- Nasar, Seyyed Hossein, art.cit., p41.

۴- مجذوب علیشاه، همان، ص ۱۱۶.

۵- منهاج الطالبین، ص ۱۸۷.

خدمت شیخ آید و شیخ او را روی به قبله بنشانند و شیخ پشت به قبله باز دهد و در خدمت شیخ به دو زانو بنشینند و دست‌ها بر یکدیگر نهد و دل حاضر کند و شیخ وصیتی که شرط باشد بگوید و مرید دل را از همه چیزها باز ستاند و در مقابل دل شیخ بدارد و به نیاز تمام مراقب شود تا شیخ یک بار بگوید لا اله الا الله به آواز بلند و قوت تمام. چون تمام گفت مرید همچنان بر آهنگ شیخ آغاز کند: لا اله الا الله بلند و به قوت بگوید، شیخ دیگر باره بگوید و مرید باز گوید، سیم بار شیخ بگوید و مرید باز گوید، پس شیخ دعا بگوید و مرید آمین کند. چون تمام شد، به خلوت‌خانه در رود و روی به تربیت تخم ذکر آرد.

و ابتدای ذکر در دل مرید بر مثال شجره‌ای است که بنشانند، چون ملازمت پرورش این شجره نماید، بیخ‌های او از دل به جملگی اعضا و جوارح برسد تا از فرق سر تا به ناخن پای هیچ ذره‌ای نماند. در این مقام دل، ذکر از زبان بستاند و صریح کلمه لا اله الا الله می‌گوید. هر وقت که دل، ذکر گفتن گرفت، ذکر زبان در توقف باید داشت تا دل داد ذکر بدهد که ذکر زبان مشوش کننده بود و هر وقت که دل از ذکر فروایستد زبان را بر ذکر باید داشت تا دل به کلی ذاکر گردد، چون شجر به کمال خود رسید شکوفه مشاهدات بر شاخ شجره پدید آمدن گیرد و از شکوفه مشاهدات ثمرات مکاشفات و علوم لدنی بیرون آید.^۱

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بی تا، ج ۲۰.
- ۳- ابن عربی، فصوص الحکم، تصحیح: ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰.
- ۴- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، تحقیق: عثمان یحیی، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۳۹۸ق، ج ۶.
- ۵- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، تحقیق: عثمان یحیی، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۴۰۵ق، ج ۹.
- ۶- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، تحقیق: عثمان یحیی، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۴۰۷ق، ج ۱۱.
- ۷- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، تحقیق: عثمان یحیی، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۴۱۰ق، ج ۱۳.
- ۸- ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۸۵.
- ۹- ابوبکر محمد کلا بادی، التعرف لمذهب أهل التصوف، تصحیح: محمود امین النواوی، مكتبة الكليات الازهرية، ۱۳۸۸ق.
- ۱۰- ابومنصور عثمان بن محمد الاوزجندی، مرتع الصالحین و زاد السالکین، این برگ های پیر، تصحیح: نجیب مایل هروی، نشرنی. ۱۳۸۳.
- ۱۱- ابونصر طاهر بن محمد خانقاهی، گزیده در اخلاق و تصوف، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۱۲- ابی القاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، الرسالة القشیریه فی علم التصوف، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ۱۳- ابی نصر السراج الطوسی، اللّمع فی التصوف، تصحیح: رینولد آلن نیکلسون، لیدن، مطبعة بریل، ۱۹۱۴.
- ۱۴- اسماعیل مستملی بخاری، شرح التعرف، تصحیح: محمد روشن، اساطیر، ۱۳۶۵، ج ۳.

- ۱۵- انصاری هروی، عبدالله، منازل السائرين، تحقيق: س.دی لو جيه دی بورکی الدمنکی، القاهرة، المطبعة المعهد العلمي الفرلسی للآثار الشرقيه، ۱۹۶۲.
- ۱۶- انصاری، عبدالله، مجموعه رسائل خواجه عبدالله، به اهتمام محمد شیروانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۱۷- باباطاهر، رباعیات، گردآورنده: محمد رضا سهیلی فر، انتشارات فؤاد و پیری، ۱۳۶۴.
- ۱۸- باخزری، ابوالمفاخر یحیی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ج ۲.
- ۱۹- بحر العلوم، سید محمد مهدی طباطبایی، رساله فی السیر و السلوک، به کوشش حسن مصطفوی، تهران، مولی، ۱۳۶۱.
- ۲۰- ترجمه رساله قشیریه، ترجمه: ابوعلی حسن بن احمد احمد عثمانی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، زوآر، ۱۳۸۷.
- ۲۱- حسن زاده آملی، حسن، شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا (نمط نهم)، انتشارات آیات اشراق، ۱۳۸۸.
- ۲۲- داوود بن محمود قیصری، شرح فصوص الحکم للقیصری، تصحیح: محمد حسن الساعدی، منشورات انوارالهدی للطباعة و النشر، ۱۴۱۶هـ.ق.، ج ۱ و ۲.
- ۲۳- رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، چاپ موسوی، ۱۳۴۰، ج ۳.
- ۲۴- روز بهان بقلی شیرازی، شرح شطیحات، تصحیح: هنری کرین، طهوری، ۱۳۶۰.
- ۲۵- روز بهان بقلی شیرازی، مشرب الارواح، تصحیح: نظیف محرم خواجه، استانبول، مطبعة کلیة الآداب، ۱۹۷۳م.
- ۲۶- زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۷.
- ۲۷- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۹.
- ۲۸- زرین کوب، عبدالحسین، سرّنی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۶، ج ۱ و ۲.
- ۲۹- زین العابدین شیروانی، ریاض السیاحه، طبع سنگی، ۱۳۳۸.
- ۳۰- سعدالدین حمّویه، المصباح فی التصوف، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۲.

- ۳۱- سید محمد بخاری، منهاج الطالبین ومسالك الصادقین، تصحیح: نجیب مایل هروی، مولى، ۱۳۶۴.
- ۳۲- شرح رساله معرفت(نجم الدين كبرى)، [از عارفی گمنام]، تصحیح: حافظ الكتب، چاپخانه احمدی شیرازی، ۱۳۷۷ق.
- ۳۳- شرح رساله معرفت(نجم الدين كبرى)، [از عارفی گمنام]، در برد اليقين: مجموعه هفده رساله عرفانی، به اهتمام م. نجفی، قم، انتشارات آیات اشراق، ۱۳۸۸.
- ۳۴- شمس الدين احمد افلاکی، مناقب العارفين، تصحیح: تحسین یازيجی، آنقره، انتشارات انجمن تاريخ ترك، ۱۹۵۹، ج ۱.
- ۳۵- شمس الدين احمد افلاکی، مناقب العارفين، تصحیح: تحسین یازيجی، آنقره، انتشارات انجمن تاريخ ترك، ۱۹۶۱، ج ۲.
- ۳۶- عبدالرحمن بن احمد جامی، نفحات الانس، تصحیح: محمودعابدی، تهران، سخن، ۱۳۸۶.
- ۳۷- عبدالرحمن ثعالبي، الجواهر الحسان في تفسير القرآن، تحقيق عبدالفتاح، ابوسته و ديگران، داراحياء التراث العربي، ۱۴۱۸ق، ج ۵.
- ۳۸- عبدالرزاق كاشاني، شرح منازل السائرين، تحقيق: محسن بيدارفر، قم، انتشارات بيدارفر، ۱۴۱۳.
- ۳۹- عبدالصمد همداني، بحرالمعارف، به كوشش حسين استادولي، تهران، حكمت، ۱۳۸۷، ج ۱ و ۲.
- ۴۰- عبدالقادر موسى الجيلاني، سرالاسرار و مظهر الانوار، تحقيق: احمد فريد المزيدي، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۲۶ق.
- ۴۱- عزيز نسفي، الانسان الكامل، تصحیح: ماريژان موله، تهران، طهوري، ۱۳۸۸.
- ۴۲- عزيز نسفي، كشف الحقايق، به اهتمام و تعليق احمد مهدوي دامغانی، انتشارات علمی و فرهنگي، ۱۳۸۶.
- ۴۳- عزيز نسفي، مقصد الاقصى، در گنجينه عرفان(اشعه اللمعات جامی، سوانح غزالی...)، تصحیح: حامد رباني، تهران، انتشارات كتابخانه علميه حامدي، ۱۳۵۲.
- ۴۴- عطّار نيشابوري، تذكرة الاولياء، تصحیح: نيكلسون، انتشارات صفی عليشاه، ۱۳۸۵.

- ۴۵- علاء الدوله سمنانی، العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ، تصحیح: نجیب مایل هروی، مولی، ۱۳۶۲.
- ۴۶- علاء الدوله سمنانی، رساله «فتح المبین لاهل الیقین»، در مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۴۷- علاء الدوله سمنانی، رساله «مالابد منه فی الدین»، در مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۴۸- علاء الدوله سمنانی، رساله «سرّ سماع»، در مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۴۹- علاء الدوله سمنانی، رساله «سلوة العاشقین و سکنۃ المشتاقین»، در مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۵۰- علاء الدوله سمنانی، مرشد و مرید: مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علاء الدوله، تصحیح هرمان لندلت، انستیتوی فرانسوی پژوهشهای علمی در ایران، ۱۳۵۱.
- ۵۱- عین القضاة همدانی، تمهیدات، تصحیح: عقیف عسیران، تهران، منوچهری، ۱۳۴۱.
- ۵۲- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۰.
- ۵۳- قطب الدین شیرازی، درۃ التاج (بخش حکمت عملی و فرهنگی و سیر و سلوک)، تصحیح: ماهدخت بانو همایی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ۵۴- کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، جواهر الاسرار و زواهر الانوار، تصحیح: محمد جواهر شریعت، اصفهان، مشعل، ۱۳۶۰، ج ۱.
- ۵۵- گولپینارلی، عبدالباقی، مولویه پس از مولانا، ترجمه: توفیق سبحانی، علم، ۱۳۸۶.
- ۵۶- مؤید الدین جندی، نفحة الروح و تحفة الفتوح، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۲.
- ۵۷- متقی هندی، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، بی تا، ج ۳ و ۱۰.
- ۵۸- مجد الدین بغدادی، تحفة البررة فی مسائل العشرة، ترجمه: شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی، به اهتمام حسین حیدرخانی، انتشارات مروی، ۱۳۶۸.
- ۵۹- مجذوبعلی شاه همدانی، مراحل السالکین، به اهتمام جواد نور بخش، تهران، انتشارات خانقاه نعمت اللہی، ۱۳۵۱.

- ۶۰- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.، ج ۲ و ۵ و ۵۵ و ۷۹.
- ۶۱- محمد بن احمد بن محمد، «مقاصد الساکلین»، این برگهای پیر، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
- ۶۲- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۸۸ق.، ج ۱ و ۲.
- ۶۳- محمد جعفر کبودرآهنگی، مرآة الحق، تصحیح: حامد نامی اصفهانی، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۳.
- ۶۴- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، تصحیح: عبدالعزیز عزّ الدین السّیروان، بیروت، دارالقلم، بی تا، ج ۱ و ۴.
- ۶۵- محمد غزالی، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، ج ۱ و ۲.
- ۶۶- محمد غزالی، مشکاة الانوار، در جواهر القلوب، تحقیق: جمیل ابراهیم حبیب، بیروت، شرکة دار الارقم بن ابی الارقم، بی تا.
- ۶۷- محمد غزالی، مکاشفة القلوب، تحقیق: نعیم زر زور و محمد ابراهیم، صیدا-بیروت، المكتب العصریّه، ۱۴۲۹ق.
- ۶۸- معصوم شیرازی، محمد، طرائق الحقایق، به کوشش محمد جعفر محبوب، انتشارات سنایی، ۱۳۸۳، ج ۲.
- ۶۹- ملاحسین کاشفی، لب لباب مثنوی، به کوشش سید نصرالله تقوی، اساطیر، ۱۳۸۶.
- ۷۰- منصور بن اردشیر عبادی مروزی، مناقب الصوفیّه، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، کتابفروشی منوچهری، ۱۳۶۲.
- ۷۱- مولوی، جلال الدین محمد، کلیات دیوان شمس، تصحیح: فروزانفر، انتشارات بهزاد، ۱۳۸۶، ج ۱ و ۲.
- ۷۲- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: رینولد نیکلسون، هرمس، ۱۳۸۶.
- ۷۳- میرسید علی همدانی، مشارب الاذواق، تصحیح: محمد خواجهی، مولی، ۱۳۸۴.
- ۷۴- نجم الدین رازی، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

- ۷۵- نجم الدين رازی، مرموزات اسدی در مرموزات داودی، تصحيح: محمدرضا شفيعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
- ۷۶- نجم الدين كبرى، اقرب الطرق الى الله، ترجمه: سيد علي همدانی، به شرح کمال الدين حسين خوارزمی، باهتمام عليرضا شريف محسنی، نشر صفا، ۱۳۶۲.
- ۷۷- نجم الدين كبرى، الاصول العشرة، به اهتمام نجيب مايل هروی، ۱۳۸۴.
- ۷۸- نجم الدين كبرى، رسالة الى الهائم الخائف من لومة الاثم، تصحيح: توفيق سبحانی، تهران، سازمان انتشارات كيهان، بی تا.
- ۷۹- نجم الدين كبرى، رساله السائر الحاير الواجد الى السائر الواجد الماجد، در برد اليقين: مجموعه هفده رساله عرفانی، به اهتمام م. نجفی، قم، انتشارات آیات اشراق، ۱۳۸۸.
- ۸۰- نجم الدين كبرى، منهاج السالكين، طبع سنگی، ۱۳۰۳.
- ۸۱- نجم الدين كبرى، رساله آداب المریدین، در دو رساله عرفانی، به اهتمام حسين بدرالدین، تهران، نشر صفا، ۱۳۶۲.
- ۸۲- نجم الدين كبرى، رساله السائر الحاير الواجد الى السائر الواجد الماجد، در دو رساله عرفانی، به اهتمام حسين بدرالدین، تهران، نشر صفا، ۱۳۶۲.
- ۸۳- نجم الدين كبرى، فوائج الجمال، تصحيح: فرتيز ماير، ويسبادن، مطبعة فرائز شتاينر، ۱۹۵۷ م.
- ۸۴- نصر، سيد حسين، گلشن حقيقت، ترجمه: انشاءالله رحمتی، نشر صوفيا، ۱۳۸۸.
- ۸۵- نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت لاحيا التراث، ۱۴۰۸، ج ۵.
- ۸۶- يواقيت العلوم و درارى النجوم، تصحيح: محمد تقی دانش پژوه، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۴۵.
- ۸۷- يوسف همدانی، رتبة الحيات به ضميمه رساله الطيور از نجم الدين رازی، تصحيح: محمد امين رياحی، توس، ۱۳۶۲.
- 88- Chittick, W.C., *Sufism: A short Introduction*, Oxford, One world pub., 2001.
- 89- Henry Gray, «St. Seraphim of Sarovi Sufic Prespective», in *Paths to the Heart (Sufism and the Christian Eastern)*, James S. Cutsinger (ed.), World wisdom, 2002.

90- Izutsu, Toshihiko ,God and Man in the Koran , Tokyo ,Keio Institute of cultural & Linguistic studies ,1964.

91- Nasr , Seyyed Hossein, The Heart of Islam , New York , Harper Sanfrancisco ,2002.

92- Nasr, Seyyed Hossein, «The Heart of the Faithful is the Throne of The All-Merciful», in Paths to the Heart (Sufism and the Christian Eastern), James S.Cutsinger (ed.), world wisdom, 2002.

93- Nasr, Seyyed Hossein, Three Muslim Sages, Cambridge & Massachusetts, Harvard University press, 1964.

94- Rossi, Vincent, «Presence, Participation, Performance...», in Paths to the Heart (Sufism and the Christian Eastern), James S.Cutsinger (ed.), world wisdom, 2002.

95- Schimmel, Annemarie, Mystical Dimensions of Islam, The University of North Carolina press, 1978.

96- Ware, Kallistos, «Ways of Prayer and Contemplation: Estern», Christian Spirituality, Bernard McGinn & John Mendorff (ed.), Routledge, 2005.